حلاج از نگاه عطار

ناتالیاچالیسوا

استادان و متخصصین آثار عطار همواره سادگی و لطافت طرز و شیوه شعر وی را خاطرنشان کرده‏اند. برای نمونه استاد تقی تفضلی در مقدمه دیوان عطار می‏گوید:«اشعار نغز عطار...از حیث قالب و لفظ نیز در کمال فصاحت و بلاغت است».اما خواننده با دقت‏ در غزلیات عطار هم با فروتنی این شاعر کبیر آشنایی‏ دارد.در«مصیبت نامه»می‏گوید:

«شاعرم مشمر که من راضی نیم‏ مرد حالم شاعر ماضی نیم»

و بعد از آن می‏گوید:

«تو مخوان شعرش اگر خواننده‏ای‏ ره به معنی بر اگر داننده‏ای»

به واقع خود عطار خوانندگان را برای برطرف‏ گذاشتن شیرینی لفظ و جستجوی معنی حقیقی‏ اشعارش دعوت کرده است.پیروی از آن دعوت حتی‏ برای استادان ایرانی‏ای که به زبان مادری خود شعر عطار را می‏خوانند کار آسانی نیست،چون از زمان‏ عطار تا کنون خیلی وقت گذشته و طی هشت قرن‏ تحولات تاریخی در لغت و ادبیات و فرهنگ ملی ایران‏ تغییرات مهمی روی داده است،و مسأله خواندن و فهمیدن عطار برای ایران‏شناسان خارجی و به ویژه‏ غربی از این هم مشکل‏تر است،چه از روی تفاوت زبان‏ و چه از روی تفاوت فرهنگ و بیش از همه از روی تفاوت‏ دین.پس به گفتهء حافظ:

«ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا»

دیوان فرید الدین عطار دارای غزلیات بسیار لطیف‏ است که در نگاه نخست تا حدودی ساده و فهمیدنی‏ است،اما طی خواندن با دقت یا ترجمه(مثلا به روسی) مشخص می‏شود که این غزلیات ترجمه‏ناپذیرند و شرح‏ و بسط مفصل لازم دارند.به نظر ما یکی از طرق با فایده در فهمیدن«مستند»معنی ظاهر و باطن غزلیات‏ عطار-که قصد عمده ما می‏باشد-مربوط به تطبیق و مقایسه متون گوناگون تألیف عطار است.

در حقیقت خود این روش خواندن متن ادبی اصلا جدید نیست.از یک سو خواندن و شرح و تفصیل یک‏ متن ادبی بر اساس و به کمک متن دیگر در ادبیات‏شناسی معاصر غربی یکی از مهم‏ترین روشهای‏ تجزیه و تحلیل می‏باشد) noitcurtsnoced , lautxetretni seiduts (از سوی دیگر این شیوه‏ای‏ است که پدران ما یعنی مشرحان قرون وسطی بر آن‏ رفته‏اند.برای نمونه مشرحان ایرانی دربارهء اشعار متقدمین و متأخرین شرحهای«درون»نوشته‏اند. ایشان برای هر بیتی نامفهوم و هر کلمه‏ای مبهم در اشعار مورد نظر قراین و یا جاهای مشابه را از تألیفات‏ دیگر همین شاعر جستجو کرده و بر اساس استعمال‏ کلمه‏ای در قراین و بافتهای گوناگون در اشعار آن شاعر معنی آن را توضیح داده‏اند و در بعضی اوقات معنی‏ مخصوص خود شاعر را به معنی معمولی(هم‏ «فی اللغه»و هم«فی الاصطلاح»)ترجیح داده‏اند.به‏ نظر ما این روش«درونی»شرح ادبی فوق العاده جالب و قابل توجه و لایق پیروی است.

به خوبی معلوم است که زندگی پر تب و تاب منصور حلاج و وفات شهید آن«شوریده روزگار»توجه‏ فرید الدین عطار را به خود جلب کرده و معانی مربوط به حلاج چه در شعر و چه در نثر وی بسیار مورد استفاده بوده است.در این بررسی برآنیم که غزل‏ معروف«قصه حلاج»را بر اساس تطبیق و مقایسه با ذکر حلاج از«تذکرة الاولیا»بخوانیم تا ببینیم آیا بدین طریق‏ ممکن است دربارهء ترتیب و تعلیل معانی آن غزل نتیجه‏ تازه‏ای به دست آورد،یا نه.(1)

به گفته دانندهء برجسته ادبیات قدیم پارسی،استاد ذبیح الله صفا شیوه نگارش«تذکرة الاولیا»بر همان‏ منوال است که در آثار منظوم عطار می‏بینیم،یعنی‏ ساده و دل‏انگیز و خالی از تکلف است.(2)این مشابهت‏ سبک و شیوه در نظم و نثر عطار نه فقط به قالب لفظ مربوط است که«روانی آب و لطافت نسیم صبا دارد» (صفا،همین جا)نیز در به کار بردن معانی مشترک‏

حلاج از نگاه‏ عطار

ناتالیا چالیسوا ابراز می‏شود.مقصودمان این است که با خواندن‏ تطبیقی متن غزل قصه حلاج و«ذکر»حلاج«موضوع‏ ظاهر»این غزل را و تعلیل ظاهر معانی آن را اظهار بکنیم.مقصود دیگر ما آن است که در راه کشف‏ «موضوع محجوب»غزل و جستجوی خصوصیت منطق‏ شعری و تعلیل باطن معانی ابیات غزل مذکور کوششی‏ بکنیم.افزون بر این دیوان عطار دارای چند غزل دیگر است که در آنها به اسم حلاج اشاره نشده،اما اشارات‏ گوناگون به«قصه پیر ما»در آن متون پیدا می‏شود.این‏ نوع غزل را هم می‏توان مورد مقایسه و تطبیق با متن‏ غزل اصلی حلاج و متن«ذکر حلاج»قرار داد(معانی‏ «قصه حلاج»در غزلیات عطار در مقاله همکارم خانم‏ ریسنر بررسی شده است.

غزل‏[قصه حلاج‏]

پیر ما وقت سحر بیدار شد از در مسجد بر خمار شد

از میان حلقه مردان دین‏ در میان حلقه زنار شد

کوزهء دردی به یک دم بر کشید نعره‏ای در بست و دردی خوار شد

چون شراب عشق در وی کار کرد از بد و نیک جهان بیزار شد

اوفتان خیزان چو مستان صبوح‏ باده‏ای بر کف سوی بازار شد

غلغله در اهل اسلام اوفتاد کای عجب این پیر از کفار شد

هر کسی می‏گفت کاین خذلان بود کان چنان پیری چنین غدار شد

هر که پندش داد بندش سخت کرد در دل او پند خلقان خار شد

خلق را رحمت همی آمد بر او گرد او نظارگی بسیار شد

آن چنان پیر عزیز از یک شراب‏ پیش چشم اهل عالم خوار شد

پیر رسوا گشته مست افتاده بود تا از آن مستی دمی هشیار شد

گفت اگر بدمستی‏ای کردم رواست‏ جمله را می‏باید اندر کار شد

می سزد در شهر اگر مستی کند هر که او خود بددل و عیار شد

خلق گفتند این گدای کشتنی است‏ کشتن این مدعی نهمار شد

پیر گفتا کار را باشید زود کاین گدای گبر دعوی دار شد

صد هزاران جان فدای روی آنک‏ جان صدیقان بر او ایثار شد

این بگفت و آتشین آهی بزد آنگهی بر نردبان دار شد

از غریب و شهری و از مرد و زن‏ سنگ از هر سو بر او انبار شد

پیر در معراج خود چون جان بداد در حقیقت محرم اسرار شد

جاودان اندر حریم وصل دوست‏ از درخت عشق برخوردار شد

قصه آن پیر حلاج این زمان‏ انشراح سینه ابرار شد

در درون سینه و صحرای دل‏ قصه او رهبر عطار شد

چنان که می‏بینیم غزل اصلی حلاج مشتمل بر بیست و دو بیت است و از لحاظ کمیت ابیات طبق‏ قواعد غزل‏نویسی تقریبا سه برابر یک غزل معمولی‏ است.با توجه به عده ابیات می‏توان فرض کرد که این‏ غزل از لحاظ موضوع شبه حکایتی است،یعنی معانی‏ آن به طور روایی یا نقلی ترتیب یافته است.افزون بر این‏ خود عطار دوبار در دو بیت آخر روی این غزل نام«قصه» گذاشته است(و شاعران قدیم در مقطع غزل به زودی‏ جنس آن را مشخص کرده‏اند).

در حقیقت موضوع ظاهر این غزل با قصه و یا حکایت‏ مشابهت دارد و شیوه‏اش به واقعه‏نگاری نزدیک است. واقعه‏ای است که یک روز روی داده،یعنی وقت سحر آغاز شده است.بعد از آن چند حادثه اتفاق افتاده و هر حادثه مثل اینکه اصل و علت حادثه بعد شده است.و عاقبت این سلسله حوادث با اعدام تمام شده.پیر ما سحرگاهان از مسجد طرف میکده می‏رود و بدین سبب‏ یکی از اهل زنار می‏شود.مست شده افتان خیزان به‏ بازار می‏رود و اهل اسلام می‏بینند که پیر عزیز از کفار شده است.آنها پندش می‏دهند ولی بی‏فایده،جواب‏ می‏دهد که مستی‏اش رواست و همه را می‏باید اندر کار شد.آنگاه خلق تصمیم می‏گیرند که کشتن این مدعی‏ نهمار است و او را با سنگ می‏زنند و بر دار قتل‏ می‏آویزند.اما با این جان دادن بر دار پیر ما در حقیقت‏ محرم اسرار می‏شود و در وصل دوست می‏باشد.و عطار در آخر غزل آن قصه را«انشراح سینه ابرار»نامیده است.

این نوع الفاظ یعنی«انشراح»و«رهبر»در مقطع‏ غزل به سرعت مقدمه«تذکرة الاولیا»را به یاد می‏آورد که عطار در آنجا فواید ذکر پیران و اولیا را به طور مفصل‏ توصیف و توضیح داده است و میان آن فواید به همین‏ انشراح دل صوفی از روی ذکر اعمال و اقوال ولی اشاره‏ کرده است.پس می‏شود گفت که غزل قصه حلاج‏ همچنین ذکری است،اما به شکل غزل.

حال ذکر حلاج را در«تذکرة الاولیا»مورد بررسی قرار می‏دهیم،چنان که در مقاله خود با عنوان«ذکر مالک‏ دینار در تذکرة الاولیا»(مجموعه مقالات«تصوف در فرهنگ اسلام»مسکو،1989)نشان دادم بیشتر اذکار آن تذکره بر یک ترکیب ثابت ساخته شده است.

همین ترکیب را در ذکر حلاج پیدا می‏کنیم.در مقدمه احوال شیخ چند جمله مسجع آورده که شامل‏ مهم‏ترین صفات وی در نظر خود عطار و معتاد مؤلفان‏ صوفیه است.بعد از آن شرح حال شیخ(از قبیل جای‏ تولد و تاریخ توبه و اوقات و جایهای سفر و ملاقات با مشایخ دیگر)نقل شده است.پس از آن عطار اخبار گوناگون را مربوط به اعمال و کرامات حلاج آورده است‏ و نقل قول از وی کرده است درباره مقامات اصلی‏ طریقتش،مانند فقر و توکل و صبر و عشق و غیره. سر انجام عطار اعدام حلاج و اخبار مربوطه را توصیف‏ کرده است.در خاتمه این ذکر حکایات اهل طریقی که‏ حلاج را بعد از وفات او به خواب دیدند،آورده شده‏ است.

متخصصین آثار عطار موضوعات اساسی ذکر حلاج را به خوبی می‏شناسند و نقل جزییات آن اینجا لازم‏ نیست.اگر ما متن غزل قصه حلاج و متن«ذکر»حلاج‏ را به طور تطبیقی بخوانیم هم آهنگی ساخت و ترکیب‏ این دو متن آشکار می‏شود.آغاز مسجع«ذکر»که شامل‏ صفات مخصوص حلاج است یعنی:«قتیل الله فی‏ سبیل الله و شیر بیشه تحقیق و شجاع صفدر صدیق و غرقه دریای مواج حسین منصور حلاج»مطابق عبارت‏ «پیر ما»است که در اوایل مطلع غزل به کار برده شده‏ است.این عبارت نه فقط در غزل اصلی بلکه در سایر غزلیات عطار مربوط به حلاج علامت به کار بردن معانی‏ منصور حلاج می‏باشد.

سپس در چهار بیت نخست واقعات مربوط به توبه‏ حلاج و ترک گفتن وی از اهل دین و آغاز نوشیدن‏ شراب عشق ذکر شده است.در ابیات 11-5 مناسبات‏ پیر ما با خلقی که بر معنی سخنش وقوف نیافته‏اند و رفتارش را ملامت کرده‏اند توصیف شده است.بدین‏ صورت ابیات 11-1 از لحاظ ترکیب موضوع مطابق‏ قسمت اول ذکر حلاج است که در آنجا واقعات شرح‏ حال شیخ آورده شده است.ابیات 16-12 شامل‏ اقوال پیر است.این هم مطابق قسمت دوم ذکر می‏باشد(یعنی اعمال و اقوال).و تمام حوادث مربوط به مرگ شهید حلاج یعنی قسمت سوم ذکر با ابیات‏ 19-17 مناسبت دارد.و بالاخره در ابیات 22-20 شهرت بعد از مرگ شیخی که روزگارش رهبر عطار بود تعریف شده است.بدین ترتیب سه بیت اخیر با خاتمه‏ ذکر حلاج نسبت دارد(طرفداران حلاج به خواب‏ می‏بینند که حق به ایشان رحمت کرد).

شباهت ساخت و ترکیب این دو متن یک دلیل دیگر است که غزل قصه حلاج دارای«موضوع روایی یا نقلی» است و ترتیب معانی آن غزل به ظاهر شبیه روایت نثر در ذکر حلاج است.مانند اینکه غزل حلاج خود را به‏ قصه یا حکایت می‏زند.اما چون واقعا غزلی است عالی‏ ببینیم تا معانی مشترک نظم و نثر عطار در ابیات غزل‏ چه لفظ و چه صورتی می‏یابند.

مؤلفان رسایل قدیم در رشته علوم ادبی درباره معانی‏ مشترک در نظم و نثر فارسی بسیار سخن گفته‏اند. برای نمونه شمس قیس رازی در کتاب«المعجم»گفته‏ است:«شاعر مفلق و صاحب سخن حاذق(که عطار بی‏شک از جمله ایشان می‏باشد)شعر خویش چنان‏ سازد که اگر نظم او را از هم فرو گشایند نثری مصنوع‏ باشد و اگر نثر او را نظم کنند شعر مطبوع گردد».(3)

افزون بر این اهل نقد در قرون وسطی پنداشته‏اند که‏ «بلاغت در سه نوع سخن پیدا شود ایجاز و مساوات و بسط».نثر به طور کلی از جمله سخن بسط است که در آن«هر معنی را به الفاظ بسیار شرح کنند و به چند وجه آن را مؤکد گردانند»(المعجم ص 378).و شعر دارای هر سه نوع بلاغت است اما فن شعر اغلب در سخن موجز ابراز می‏شود که«لفظ آن اندک بود و معنی‏ آن بسیار»(المعجم ص 377).

معلوم است که عده ابیات غزل و معاییر این نوع‏ شعر برای سخن بسط جا نمی‏دهد و در هر لفظ غزل‏لطیف معانی بسیار وجود دارد.حالا سعی کنیم و دقایق هر بیت پر معنی غزل قصه حلاج را با استفاده از متن ذکر حلاج جستجو کنیم.

در بیت اولی که مفتاح تمام معانی غزل است‏ می‏خوانیم که پیر ما از مسجد بر خمار شد،یعنی‏ متخلف شرع شد.شرح مطلع غزل را در سطور نخست‏ ذکر می‏توان یافت که در آنجا عطار حلاج را«صفدر» می‏خواند،یعنی درندهء صف.در قسمت اصلی ذکر عطار چند بار اعمال و رفتار شیخ را به صفت«عجب» توصیف کرده است:کار او کاری عجب بود و واقعات‏ غرایب خاص او را بود(ص 135).

معنی متضاد مسجد و خمار که در بیت اول به کار برده شده در متن ذکر در خبر جنید و فتوای وی بر قتل حلاج کشف می‏شود:«بر ظاهر حال کشتنی است‏ و فتوی بر ظاهر است،اما باطن را خدای داند»(ص‏ 137).برای خط دادن فتوای قتل جنید به جای لباس‏ تصوف جامه اهل صورت پوشید و به عبارت دیگر به‏ سمت خلاف حلاج راه رفت،یعنی از خمار به مسجد.

در بیت دوم حلاج ترک صف مردان گفته و زنار بر میان بست.تعلیل معانی دو بیت این است که در بیت‏ دوم بستن زنار بر مستی پیر تأکید می‏کند.اما این‏ تعلیل ظاهری است،و تطبیق با متن ذکر امکان‏ می‏دهد تا تعلیل«باطنی»را هم پیدا بکنیم.چون‏ طریق حلاج از ظاهر به باطن بود وی لباس اهل صورت‏ از تن برافکند و چون صفدر بود و«روزگاری گذشت بر وی که از آن عجب‏تر نبود»پیر ما به جای لباس تصوف‏ جامهء کفر را گزید.بدین ترتیب تضاد اصلی روزگار حلاج یعنی تضاد بیرون و درون،دار و معراج،رسوایی و شهرت،معنی اصلی تمام غزل می‏شود.در بیت سوم و چهارم موضوع ظاهر گناهکاری پیر(دردی خواری) ادامه می‏یابد و همراه با آن موضوع باطن طریق به خدا توسعه می‏یابد و تضاد ظاهر و باطن را عمیق‏تر می‏کند.

بیت پنجم با متن ذکر مطابقت مستقیم دارد:«در راه‏ که می‏رفت می‏خرامید دست‏اندازان و عیاروار می‏رفت‏ با سیزده بند گران.گفتند:این خرامیدن چیست؟ گفت:زیرا که به نحرگاه می‏روم»(ص 142).می‏توانیم‏ فرض کنیم که بازار در این بیت مطابق نحرگاه حلاج‏ است یعنی جایگاهی که دار حلاج آنجا قرار گرفت.بازار هم علامت محل اجتماع اهل ظاهر است که رفتار پیر را رسوا می‏شمرند.رابطه معنوی بین باده بر کف پیر که‏ علت خواری وی در دنیا بود(باده یعنی گناه)و باده‏ عشق که علت معراج وی به حریم دوست شد در مقایسه‏ با یکی از اخبار خاتمه ذکر حلاج معلوم می‏گردد:«یکی‏ دیگر به خواب دید که در قیامت ایستاده جامی در دست و سر بر تن نه.گفت:این چیست.گفت:او جام‏ به دست سر بریدگان می‏دهد»(ص 145).

بنا بر«موضوع ظاهر»غزل شراب‏خواری و مستی پیر تنها گناهی بود که سبب ملامت خلق و اعدام وی شد. از متن ذکر می‏دانیم که«جمله بر قتل او اتفاق کردند از آنک می‏گفت انا الحق»(ص 140).بنا بر این می‏توان‏ فرض کرد که باده و دردی خواری در غزل علامت است‏ از«انا الحق»زدن حلاج.طی مقایسه ابیات غزل با قسمتهای گوناگون ذکر حلاج می‏توان عمق معنی هر بیت را شرح کرد.اما با توجه به کمبود جا در این مقاله‏ فقط مهم‏ترین این مطابقات را خاطرنشان می‏کنم.

در ابیات 11-6 صحبت هم سر نافهمی خلق‏ است،یعنی سر تضاد بین اهل شریعت و حلاج.در متن‏ ذکر عطار این تضاد را در چند خبر شرح می‏دهد. اولشان دربارهء مردی است که حلاج را با چوب می‏زد و دستش نمی‏لرزید«از قوت او در شریعت».در این خبر فرق«بیرونی»میان شریعت و طریق حلاج واضح است، اما در اخبار دیگر این گره گشوده شده است.برای‏ نمونه وقتی که حلاج در زندان بسته بود به قوت کرامت‏ خود تمام زندانیان را آزاد کرد و خودش در زندان ماند. «از او پرسیدند تو چرا نرفتی،گفت مرا برای حفظ شریعت فرستادند»(ص 141).

و در خبری دیگر این مسأله به طور کامل حل شده‏ است:«جماعت مریدان گفتند چه گویی در ما کی‏ مریدانیم و اینها کی منکرند،و تو را به سنگ خواهند زد.گفت:ایشان را دو ثواب است و شما را یکی از آنک‏ شما را به من حسن ظنی بیش نیست و ایشان از قوت‏ توحید به صلابت شریعت می‏جنبند و توحید در شرع‏ اصل بود و حسن ظن فرع»(ص 143).مقصود ابیات‏ 19-17 غزل حل همین مسأله است،یعنی از بین‏ بردن تضاد شریعت و طریق حلاج(تضاد ظاهر و باطن). در این دو بیت تمام معانی اصلی خاتمه«ذکر»حلاج نام‏ برده شده از قبیل:نردبان دار،به سنگ زدن،جان‏ دادن در معراج،حفظ اسرار.برای این ابیات مطابقه‏ مستقیم در متن ذکر در قول خود حلاج وجود دارد: «پای بر نردبان نهاد.گفتند:حال چیست؟گفت: معراج مردان سردار است»(ص 143).

بیت نوزدهم دارای یک تضاد خفی است که در لقب‏ محرم الاسرار نهان است.از یک طرف طبق«ذکر» حلاج میان القاب دنیوی پیر لقب حلاج الاسرار بود،به‏ معنی کسی که اسرار را مثل دانه از پنبه بیرون آورد.از طرف دیگر در ذکر خود حلاج می‏گوید:«ما را با او سرّی است که جز بر سر دار نمی‏توان گفت»(ص‏ 141).و دربارهء حلاج گفته می‏شود که«کسی که سرّ ملوک فاش کند سزای او این است»یعنی دار (ص 145).پس تضاد خفی بیت یعنی تضاد فاش‏ کننده(مفتاح)اسرار در دنیا و محرم الاسرار در عقبی‏ سلسله تضادهای ابیات پیش را به اتمام می‏رساند.در این بیت عطار از معانی قصه حلاج به معنی فایده آن‏ قصه گریز می‏زند و در نتیجه بعد از حل تمام مسایل‏ روزگار دنیوی حلاج خواری وی در چشم مردم به‏ «انشراح سینه ابرار»و«رهبر عطار»تبدیل می‏شود.

ذکر شیخ عزیز دارای اطلاعات گوناگون است راجع‏ به شرح حال منصور حلاج از جمله جای تولدش و جایهایی که بدانجا طی سفر می‏رفت و جای کشتنش. دربارهء وقت هم اشاراتی هست مانند:آغاز سفرش در هیجده سالگی بود،دو سال به خدمت شیخ سهل بن‏ عبد الله بود و دو سال در مکه گذشت و«در سن پنجاه‏ سالگی گفت»و غیره.

و در غزل حلاج تمام قصه زندگی‏اش مانند راه از مسجد به میخانه و از میخانه به بازار گفته می‏شود و در حدود یک موقع یعنی وقت سحر و در یک شهر روی‏ می‏دهد.برای این خصوصیت قصه حلاج در غزل‏ می‏توان پایه عرفانی را در اخبار ذکر پیدا کرد.خبری‏ مربوط به وقت این است:«پرسیدند که عارف را وقت‏ باشد؟گفت نه،از بهر آنکه وقت صفت وقت است و هر که با صفت خویش آرام گیرد عارف نبود»(ص 139).و خبری مربوط به جا این است:چهار صد صوفی که‏ همراه حلاج در بادیه بودند از وی حلوا خواستند.«پیش‏ ایشان بنهاد.گفتند:این حلوا در باب الطاق بغداد باشد.گفت:ما را بغداد و بادیه یکی است»(ص 138).

پس مقصود صوفی فنای تدریجی صفات است و قصه‏ حلاج در غزل در واقع بدین طرز گفته شده است.چون‏ برای روایت«ذکر»حلاج خصوصیات زندگی‏اش لازم‏ است،هدف غزل عرفانی دیگر است و در آن فقط کشف‏ معنی محجوب روزگار پیر اهمیت دارد.

ایرانیان ضرب المثلی دارند به این مضمون:درونش‏ خودش را بکشد بیرونش مردم را.و بعد از خواندن غزل‏ قصه حلاج،روزگار شوریده وی درست بر عکس به نظر می‏رسد.

پی‏نوشت:

(1)-کتابهای مورد استفاده به ترتیب زیر هستند:- ehT utarikhdat , -l agilwA ) dnoces trap (, noslohciN.Rjb.de , - edieL-nodnoL , 7091.«دیوان عطار»،تصحیح م.درویش، تهران،چاپ دوم.

(2)-«تاریخ ادبیات در ایران»،دکتر ذبیح الله صفا،جلد دوم،ص‏ 1022،تهران 1363

(3)-«المعجم فی معاییر اشعار عجم»،شمس قیس رازی،چاپ‏ تهران 1338،ص 298.